

مَثَل‌های کهن ایرانی در کتابی نویافته از حمزه اصفهانی

مسعود جعفری جزئی

ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی از ادبا و علمای بزرگ قرن چهارم هجری است که تا سال ۳۵۱ زنده بوده است ولی در تاریخ دقیق وفات او اختلاف است. حمزه اصفهانی آثار گوناگونی در زمینه تاریخ و شعر و ادب تألیف کرده است که اغلب در گذر ایام از میان رفته و به دست ما نرسیده است. تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء، التنبیه علی حدوث التصحیف و الدرّة الفاخرة فی الأمثال السائرة مشهورترین آثار مکتوب بازمانده از اویند. اخیراً کتاب تازه‌ای از این ادیب فارسی‌دان و عربی‌نویس ایرانی با عنوان الأمثال الصّادرة عن بیوت الشعر منتشر شده است.

این کتاب، هرچند به زبان عربی است، از جهات گوناگون، در عرصه فرهنگ ایران به ویژه در حوزه مَثَل‌های کهن ایرانی و حکمت عصر ساسانی اهمیت دارد.

نسخه منحصراً به فرد این کتاب به شماره Or.1225 در کتابخانه برلین محفوظ است. مصحح آن، احمد بن محمد الضّبیّب، استاد ادبیات دانشگاه ملک سعود در ریاض و از رجال سیاسی عربستان است. وی، به راهنمایی فواد سزگین، به این نسخه دست یافته و در تصحیح متن آن و شناسائی مآخذ اشعار مندرج در آن سال‌ها وقت صرف کرده و

چاپ منقح و پیراسته‌ای از آن فراهم آورده که به نفقه دارالمدار الاسلامی (بیروت ۲۰۰۹) چاپ و منتشر شده است.

اصل نسخه تاریخ ندارد اما آن را از قرن ششم دانسته‌اند. این نسخه به کتابخانه‌های متعدّد انتقال یافته و در تملک افراد گوناگون از جمله سیوطی بوده است. مصحح اغلب گویندگان شعرها و سخنان حکیمانه این کتاب را باز شناخته و، چنان‌که در مقدمه (ص ۴۹) گفته، بیشترین اشعار و سخنانی که نتوانسته مأخذ آنها را بیابد امثال و حکم ایرانی است. پس از مقدمه پنجاه و پنج صفحه‌ای مصحح، متن کتاب (۷۶۰ صفحه) سپس فهرست‌های پایانی آمده است. حواشی مصحح، عمدتاً مربوط به مأخذ و بازشناسی سرایندگان و صاحبان اقوال، دریای صفحات آمده است. متن شامل هفت باب و یک فصل پایانی است.

مؤلف، در مقدمه، درباره امثال و سخنان حکمت‌آمیز سخن گفته و، برای آنها، به اعتبار ابداعی یا منقول و تضمینی و اقتباسی بودن همچنین از نظر صورت و قالب (یک بیت یا چندبیت بودن) انواعی قایل شده و برای هر کدام نمونه‌هایی از آثار شاعران و ادیبان آورده است. نکته جالب توجه در این مقدمه گرایش آشکار مؤلف به مباحث تطبیقی در ادبیات است. حمزه اصفهانی، ضمن تأکید بر کثرت امثال و حکم در شعر عربی، اجمالاً به شعر ایرانیان و یونانیان هم اشاره می‌کند. وی، در وصف مقدار اشعار ایرانیان، می‌گوید ایرانیان آن قدر شعر دارند که نمی‌توان همه آنها را گرد و فراهم آورد. درباره شعر یونانیان نیز از تفاوت آن با شعر اعراب و ایرانیان یاد می‌کند.

بحث حمزه اصفهانی درباره شعر یونانی در مقدمه این کتاب نشان می‌دهد که آگاهی قدما از شعر و نظریه‌های ادبی یونان پیش از آن بوده است که غالباً تصور می‌شود. از نظر حمزه اصفهانی، شعر یونانی هم به مسائل بیرونی و طبیعی توجه دارد هم به مسائل درونی و وجدانی و، از این رو، در نزد حکیمان و دانشمندان یونان نیز دارای جایگاه بلند است. او، به عنوان نمونه، از ارسطو نام می‌برد که، در آثارش، به شعر هومر (به تعبیر او، اومیروس) استشهاد کرده و او را از دیگر شاعران برتر شمرده و بر آن بوده که هومر در قدرت افناع و تأثیر در مخاطب به کمال رسیده است. حمزه اصفهانی از موضوع افلاطون در انکار شعر و شاعری نیز آگاه بوده و آن را استثنا شمرده است. او سخن

مشهور افلاطون در جمهوری را با اندکی آشفتگی و ابهام نقل کرده که وی، طی آن، با استفاده از تمثیل نجّار که سازندهٔ صندلی است و نقّاش که عکس آن را می‌کشد، در صدد اثبات این نکته برآمده که هنرمند دو مرحله از حقیقت دور افتاده است. (مقدمه، ص ۶۴)

حمزهٔ اصفهانی دربارهٔ شعر ایرانیان، که مرادش باید ایران باستان باشد، نیز اظهار نظر کرده است. به گفتهٔ او، ایرانیان اخبار منشور و شرح جنگ‌ها و فتوحات همچین داستان‌های پراکنده در باب عشاق خود را، برای پادشاهان، در شعر مصور می‌ساخته‌اند و در کتاب‌ها درج و در خزانه‌هایی که گنجینهٔ حکمت بوده حفظ می‌کرده‌اند. مجموعه‌هایی عظیم از این اشعار در خزانه‌ها محفوظ بوده که شمارشان را کسی نمی‌داند. با زوال پادشاهی هر سلسله، بیشتر این آثار از میان رفته است. به گزارش حمزه، با این حال، بقایای این آثار، بالغ بر ده هزار برگهٔ مکتوب، به خط فارسی در دست بوده است (همان‌جا). بنا بر توصیف او، همهٔ این اشعار بر یک وزن سروده شده‌اند که شبیه به بحر رَجَز است. این اشعار، از نظر استواری و کمال وزن، شبیه به اشعار عربی‌اند. یگانه تفاوت آنها با شعر عربی این است که قافیه ندارند. (ص ۶۵)

حمزه دربارهٔ ساختار و محتوای شعر ایرانیان بیش از این چیزی نمی‌گوید و به موضوع اصلی یعنی امثال و حکم باز می‌گردد و اشاره می‌کند که ابیاتی از اشعار ایرانیان از زمان‌های قدیم به صورت مَثَل سایر در آمده بوده است امّا، در زمان نگارش کتاب، فقط اندکی از این امثال در میان مردم رواج داشته است. حمزهٔ اصفهانی نتیجه می‌گیرد که شمار مثل‌های ایرانی، هر چند از دیرباز گردآوری و مدوّن شده‌اند، از شمار امثال عربی کمتر است و اصولاً اعراب، در میان اقوام، به داشتن مثل‌های متنوع ممتازند و نسل به نسل شمار آنها افزایش یافته است.

متن کتاب الامثال الصّادرة عن بیوت الشّعَر در هفت باب و شصت فصل تدوین شده است به ترتیب در ذکر نیمه بیت‌ها (پانزده فصل)؛ ذکر بیت‌های کامل (پانزده فصل)؛ در دو بیت کوتاه (دوازده فصل)؛ در دو بیت بلند (ده فصل)؛ در مثل‌های ایرانیان که به نظم عربی درآمده‌اند (چهار فصل)؛ در مثل‌های گوناگون به نظم و نثر (سه فصل)؛ و یک باب در ذکر قطعه شعرهایی شامل حکایت یا داستانی که مَثَلی در آنها تضمین شده یا به جای مَثَل به کار رفته‌اند. در پایان، فصل مستقلی با عنوان «ذوآشباه» در ذکر تشبیهات رایج در ادبیات آمده است.

ظاهراً در نام‌گذاری باب سوم اشتباه یا اشکالی پیش آمده است؛ زیرا، در این فصل، به جای مَثَل‌های دوبیتی، شاهدِ مثل‌هایی تک‌بیتی هستیم فقط وزن این ابیات نسبت به اشعار باب چهارم کوتاه‌تر است. ناهمخوانیِ عنوان‌ها با مندرجات فصل یا باب گهگاه در جاهای دیگر کتاب نیز به چشم می‌آید.

طرز طبقه‌بندی مَثَل‌ها، که به شکل‌گیری فصل‌ها در هر باب انجامیده، عمدتاً جنبهٔ صوری و ساختاری دارد. اساس این طبقه‌بندی الفبای عربی است امّا، علاوه بر آن، تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز در دل این طبقه‌بندی کَلّی صورت گرفته است، مانند فصل‌های حاوی مَثَل‌هایی که با قَدْ یا کَأَنَّ یا فی یا ائ... آغاز شده‌اند یا بر وزنِ أَفْعَل شکل گرفته‌اند.

از ابواب هفت‌گانهٔ کتاب، باب پنجم (مَثَل‌های ایرانی ترجمه‌شده به نظم عربی)، باب ششم (حکایت‌هایی از کردار و گفتار بزرگان عصر ساسانی همچون بزرگمهر و اردشیر)، و باب هفتم (حکایت‌ها و داستان‌های تمثیلی) به ویژه از نظر اشتغال بر فرهنگ کهن ایرانی اهمیت دارند. از این رو، بر سر این ابواب، درنگ بیشتری خواهیم داشت.^۱

باب پنجم شامل چهار فصل، چنان‌که اشاره کردیم، ابیاتی را در بر دارد که از فارسی به عربی نقل شده‌اند. در این باب، جمعاً چهارصد مَثَل آمده است. حمزهٔ اصفهانی، در سرآغاز باب پنجم، می‌گوید مَثَل‌های مناسب این باب بسیارند و او مَثَل‌های برگرفتهٔ خود را از میان دو هزار بیت برگزیده است. به گفتهٔ او، این مَثَل‌ها، از نظر ارزش ادبی، هم مرتبه نیستند: برخی ضعیف‌تر و برخی قوی‌تر؛ برخی را شاعران ماهر به نظم عربی درآورده‌اند و برخی را شاعران کم‌مایه‌تر. مؤلف می‌گوید:

از آوردن الفاظ فارسی این مَثَل‌ها در ذیل هر بیت خودداری کردم چون موجب غلط‌نویسی و غلط‌خوانی می‌شد. اصولاً الفاظ فارسی آن‌گاه که به خطِّ عربی نقل شوند قرائتشان دشوار است و دچار تصحیف و دگرگونی می‌شوند و همین تصحیف‌ها معنایشان را تباه می‌کند و دیگر نمی‌توان به آنها تمثّل کرد. (ص ۶۷۵)

۱) دربارهٔ مَثَل‌ها و سخنان حکیمانهٔ ایرانی در زبان عربی ← عیسی العاکوب، تأثیر پند پارسی بر ادب عربی، ترجمهٔ عبدالله شریفی خجسته، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴. متن عربی کتاب، پیش از نشر ترجمهٔ فارسی آن، به این قلم، در نشر دانش (سال ۱۴، ش ۴، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۴۹-۵۰) معرفی شده است.

به گفته مؤلف، بیشتر ابیات مندرج در این باب از ابونواس و صالح بن عبدالقدوس است. مصحح کتاب برخی از گویندگان عرب این اشعار را باز شناخته اما برای اصل این امثال، جز در مواردی، مأخذ نیافته است.

فصل اول و دوم این باب به آن دسته از امثال ایرانی الأصل اختصاص دارد که در عربی با الفاظی همچون قد، ما، من، کم آغاز شده‌اند؛ از جمله آنهاست:

وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ الْجِمَارَ مِنَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ لَمْ يَجْعَلْهُ صَاحِبَ أَذْنَيْنِ

متناظر با خدا خر را می‌شناخت که به او شاخ نداد در تداول امروزی.

لَا يَخْرُجُ الْخُلُقُ الْمَعْتَادُ فِي اللَّبَنِ إِلَّا مَعَ الرَّوْحِ عِنْدَ اللَّفِّ فِي الْكَفْنِ

یادآور با شیر اندرون شد و با جان به در شود و سخن مشهور سعدی:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا به وقت مرگ از دست

(گلستان)

كُلُّ دُخَانٍ لَيْسَ لِلسُّبِيِّ وَالنَّارُ قَدْ تَوْقَدُ لِلْكَافِي

متناظر با بوی کباب نیست بلکه خر داغ می‌کند.

أَخْوَكَ مَنْ وَدَّكَ بَابَ السَّجْنِ لَيْسَ الَّذِي يَعْرُوكَ عِنْدَ الْأَمْنِ

یادآور سخن سعدی:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان‌حالی و درماندگی

(گلستان)

كَمِثْلِ نَعَامَةٍ تَدْعِي بَعِيرًا يُسْتَفَزُّهَا إِذَا مَا قِيلَ طَيْرِي

دقیقاً متناظر به شتر مرغ می‌گویند پیر، می‌گوید شترم. به او می‌گویند بار پیر، می‌گوید مرغم.

وَأِنْ قِيلَ أَحْمِلِي قَالَتْ فَيَأْتِي مَن لَسَعَتْهُ حَيَّةٌ مَرَّةً

دقیقاً متناظر مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

عَجَبًا لِبَاعِ طَشْتِهِ بِنَبِيذِهِ سِرًّا لِقَلَا يَفْطَنُ الْجِيرَانَ

فَدَعُوا بِطَشْتِ كَيِّ يَقَالَ مَهْ لَوْ كَانَ طَشْتُ لَمْ يَكُنْ غَثِيَانُ

«شگفتا از کسی که طشت خود را پنهانی فروخت و شراب خرید و نمی‌خواست که همسایگان به راز او پی ببرند. پس گفتند: طشت را بیاورید تا استفراغ کند. او گفت: اگر طشت بود استفراغی در کار نبود».

بنا بر تحقیق شفیع‌ی کدکنی (ص ۴۲)، این شعر از ابن طباطبای علوی (وفات: ۳۲۲) است. ایشان روایت کامل‌تر و سه‌بیتی این شعر را، که الهام‌بخش یکی از شعرهای دهخدا هم بوده است، در التَّمثیل و المحاضرة ثعالبی یافته‌اند. کتاب حمزه اصفهانی حدود نیم قرن بر کتاب ثعالبی تقدّم زمانی دارد و اصالت ایرانی این مَثَل را نشان می‌دهد. این شعر در محاضرات الادباء، اثر راغب اصفهانی (وفات: ۵۰۲)، نیز به نام ابن طباطبا نقل شده است. (راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۷۶۳)

مؤلف، در پایان فصل دوم این باب، می‌گوید کسی به او خبر داده است که مردی از ناحیه سمرقند به نام ابوالفضل کَشّی (که مصحح نتوانسته او را بازشناسی کند) ارجوزه‌ای سروده که مشتمل بر چهارصد مَثَل کهن ایرانی است. (ص ۶۹۵)

فصل سوم شامل مَثَل‌هایی است هر یک متضمّن حکایتی در چند بیت. از جمله این مَثَل‌ها داستان مشهور زاغی است که می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد که درشش بیت نقل شده است (ص ۶۹۷)؛ همچنین داستان روباهی که نتوانست به خوشه انگور دست یابد و گفت این انگور ترش است و آن در سه بیت آمده است. (ص ۶۹۷)

فصل چهارم، آخرین فصل این باب، به مَثَل‌هایی اختصاص دارد که ابیاتی از یک قصیده یا منظومه‌اند. اغلب این مَثَل‌ها در قالب مثنوی درج شده‌اند و پیداست که منظومه‌ها اصولاً برای حفظ این مَثَل‌ها و سخنان پندآموز پدید آمده‌اند، همچنان‌که فی‌المثل الفیه ابن مالک بدان منظور پدید آمده که قواعد دستور زبان عربی را در خود جای دهد. از جمله این مَثَل‌ها داستان شیری است که، در حال شکار خرگوش، گورخری را می‌بیند؛ پس خرگوش را رها می‌کند و به دنبال گورخر می‌رود (ص ۷۰۱) یا داستان کسی که خاشاک را در چشم دیگران می‌بیند اما چوب را در چشم خودش نمی‌بیند. (ص ۷۰۲)

بخش عمده‌ای از این فصل به مَثَل‌هایی اختصاص یافته که مؤلف آنها را با عنوان برگرفته از کیله و دمنه مشخص کرده است. همه این مَثَل‌ها در قالب مثنوی جای دارند. ظاهراً سراینده یا سرایندگان این شعرها مَثَل‌های کیله و دمنه را جداگانه به این قالب درآورده‌اند نه آنکه این ابیات برگرفته از ترجمه‌های منظوم کیله و دمنه باشند. از جمله مَثَل‌های کیله و دمنه است:

وَالْعِلْمُ مَدْفُونٌ فَلَيْسَ يُنْشَرُ وَ الْجَهْلُ فِي كُلِّ حَدِيثٍ يُدَكَّرُ

«علم مدفون (نهان) است و پراکنده نمی‌شود و جهل در هر سخنی ذکر می‌شود».

سویا مَثَل‌های کليلة و دمنه، مثل‌های دیگری نیز در قالب مثنوی یا قصیده نقل شده‌اند که مؤلف آنها را شبیه مَثَل‌های کليلة و دمنه دانسته است. به نظر می‌آید این مَثَل‌ها نیز کلاً و مستقیماً از فارسی به عربی نقل شده‌اند و بخشی از اثری منظوم نیستند. این موارد نشان می‌دهد که، در کنار ترجمه متون فلسفی و علمی، سخنان حکیمانه و پند و اندرزها نیز از جمله موادّی بوده‌اند که در نهضت ترجمه عصر عباسی سخت به آنها توجه می‌شده است.

باب ششم به مَثَل‌های گوناگون، اعمّ از منشور و منظوم، اختصاص دارد و شامل سه فصل است. فصل اول حاوی مَثَل‌هایی است که در قالب قصیده یا به عبارت دقیق‌تر در قالب قطعه سروده شده‌اند. در برخی از این اشعار، اشارات قرآنی نیز دیده می‌شود. در پایان این فصل شماری لغز و معما نیز آمده است.

فصل دوم به سخنان حکیمانه‌ای اختصاص یافته که در اصل به نثر بوده‌اند و، به تعبیر مؤلف، یکی از علمای جدل که در فنّ شعر هم مهارت داشته آنها را به نظم درآورده است (ص ۷۳۵). مصحح می‌گوید برخی از بیت‌های این فصل که توانسته آنها را بازشناسی کند سروده‌اشع الاکبر ابوالعباس عبدالله بن محمد الأنباری، شاعر عصر عباسی (وفات: ۲۹۳) است که جدلی و بر مذهب اعتزال بوده است. وی نتیجه می‌گیرد که دیگر ابیات مندرج در این فصل نیز باید اثر طبع همین شاعر باشد منتها فقط در همین اثر حمزه اصفهانی به یادگار مانده است.

ساختار کلی این فصل بدین گونه است که ابتدا متن منشور هر مَثَل یا سخن حکیمانه آمده؛ سپس شکل منظوم آن که اثر طبع همین عالم جدلی است. مصحح سعی کرده پدیدآورندگان سخنان منشور را بازشناسد. گوینده یکی از این سخنان حضرت امیر علیه السلام است: قِیمَةُ کُلِّ أَمْرٍ ما یُحْسِنُ [یحسنه] که بدین گونه به نظم درآمده است:

وَ حَلِیةُ کُلِّ فِتْیٍ فَضْلُهُ
وَ قِیمَةُ کُلِّ أَمْرٍ عِلْمُهُ

این نمونه نشان می‌دهد که سابقه به نظم درآوردن سخنان حضرت امیر علیه السلام

دست کم به قرن سوم باز می‌گردد؛ از جمله این سخنان است: السُّكُوتُ عَن جَوَابِ الْجَاهِلِ جَوَابٌ که در چند بیت به نظم درآمده که سخن مشهور جواب ابلهان خاموشی است (قابوس‌نامه، ص ۳۳) را به یاد می‌آورد.

فصل سوم به اندرزها و سخنان حکیمانه‌ای اختصاص دارد که بر زبان پادشاهان و حکمای ایران جاری شده و، چون ترجمه منظومی از آنها در دست نبوده، حمزه فقط صورتِ منشور آنها را آورده بی‌آنکه پدید آورندگان آنها را، جز در چند مورد از جمله بزرگمهر (ص ۷۴۵-۷۴۷)، اردشیر (ص ۷۴۷-۷۴۹)، و انوشیروان (ص ۷۴۹-۷۵۲)، بشناساند. مصحح فقط توانسته برخی از این سخنان را در منابع بیابد. شماری از این سخنان طولانی‌اند و گاه بیش از نصف صفحه کتاب را در بر گرفته‌اند.

از جمله این سخنان است:

آن کس که در خدمت سلطان است همچون کسی است که بر شیری سوار است. مردم از او می‌ترسند و خود او بیش از آنان از مرکبی که بر آن سوار است هراس دارد. و هر کس که سلطان او را در جایگاهی جای دهد که بیش از استحقاق اوست در معرض خطری بزرگ خواهد بود. (ص ۷۴۴)

مؤلف از یکی از علمای ایرانی به نام ماهجشنش بن مهیار نیز یاد می‌کند که، به دلیل مصاحبت با زیاد بن ابیه، به الزیادی مشهور شده است. به گفته حمزه اصفهانی، زیاد از این عالم ایرانی خواسته تا از سخنان حکیمانه پادشاهان ایران کتابی به عربی فراهم آورد. حمزه خطبه‌ای از این کتاب را نقل کرده و گفته که بعضی از سخنوران عراق، از سر تعصب، این خطبه را به اسکندر نسبت داده‌اند و کلمات آن را دگرگون کرده‌اند. او صورت تحریف شده این خطبه را نیز به دست داده است. (ص ۷۵۲)

در باب هفتم، قطعه شعرهایی نقل شده که بیت‌های مشهور و متن‌گونه را تضمین کرده‌اند. در آنها، به برخی داستان‌های متلی نیز اشاره شده است مانند طیلسان بن حرب (متناظر کفش‌های میرزانشوروز)، گوسفند سعید و الاغ طیب که با تعبیرات گوناگون در اشعار توصیف شده‌اند.

مؤلف، در سرآغاز آخرین فصل کتاب، با عنوان ذواشبه (مؤلف اشباه را هم وزن امثال اختیار کرده است)، توضیح داده که این فصل را از جهت نسبتی که میان تمثیل و تشبیه

وجود دارد در پایان کتاب آورده است و آن در هفت فن، هر فن مختص نوعی از تشبیهات، به شرح زیر صورت‌بندی شده است: در تشبیهاتی که به اجرام فلکی نسبت داده‌اند مثلاً ستارگان به گل‌ها تشبیه شده‌اند یا ثریا به پرچمی سفید که بر فراز کوهی برافراشته شده (ص ۷۷۱) یا خورشید به آینه در دست کسی که دچار رعشه است (ص ۷۷۳)؛ در تشبیهات مربوط به عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش)؛ در تشبیهاتی که برای گیاهان به کار رفته‌اند، مثلاً گلنار به تاج خروس مانند شده و نرگس به چشم (ص ۷۷۷)؛ در تشبیهاتی که بر حیوانات اطلاق شده‌اند که در آن تشبیهاتی که برای اسب و شتر (ص ۷۸۰-۷۸۱) و دیگر ستوران به کار رفته‌اند ذکر شده است؛ در تشبیهات مربوط به انسان مثلاً برای ممدوح یا در وصف صفات زنان (ص ۷۸۵)؛ در تشبیهات مربوط به ادوات جنگی و نظایر آنها؛ در تشبیهات مربوط به اشیا و پدیده‌های گوناگون.

پایان بخش کتاب بحثی است درباره انواع شیوه‌های وصف و تشبیه که تا حدودی به مباحث متعلق به صناعات ادبی و بلاغت مربوط می‌شود و، در آن، به مطالبی پرداخته شده همچون انواع نعت و توصیف، اطناب، ایجاز، ترصیع، و سجع و، در صفحاتی چند (۸۰۵-۸۰۹)، سخنان مسجع ممتاز نقل شده است.

چنان‌که در مرور ابواب کتاب ملاحظه شد، دو پاره از آن (سراسر باب پنجم و فصل سوم از باب ششم) وقف مَثَل‌ها و سخنان حکیمانه و اندرزهایی شده که ریشه ایرانی دارند و، از نظر اشتمال بر فرهنگ کهن ایران، حایز اهمیّت خاصّ‌اند و جا دارد که جداگانه و با شرح و بسط بیشتری بررسی شوند.

منابع

- راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، به اهتمام عمر الطّبّاع، بیروت ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م.
شفیعی کدکنی، محمّدرضا، «مآخذ اشعار برخی از شاعران معاصر»، یادگارنامه خسرو فرشیدورد، به کوشش کمال حاج سید جوادی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۷، ص ۳۹-۴۴.
قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن وشمگیر بن زیاد، به تصحیح غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵.

